

تجلی عشق حقیقی در نفس ناطقه از منظر شهاب‌الدین

سهروردی، با تأکید بر رساله مونس العشاق

فرخنده منصوریان^۱، سید سعید لواسانی^۲، حسین یزدی^۳

چکیده

شیخ شهاب‌الدین سهروردی بنیانگذار مکتب اشراقی نگاه ویژه‌ای به مقوله عشق دارد. از منظر او حکیم کسی است که هم متوغل در عقل و برهان و هم متوغل در عشق و عرفان باشد. شیخ در دو اثر خود بیش از سایر آثارش به مقوله عشق پرداخته است. در حکمت الاشراق در مبحث نور و رابطه انوار با یکدیگر عشق میان موجودات متعالی دیده می‌شود و در رساله عرفانی فلسفی حقیقه‌العشق با بیان اشراقی و رمزی در ۱۲ فصل به‌طور جداگانه به مبحث عشق پرداخته است. در این مقاله هدف آشنایی با حقیقت عشق در اندیشه شیخ، به‌ویژه از منظر مونس العشاق و چگونگی حلول عشق بر نفس بیان شده است. در این راستا نفس باید مراحل چهارگانه که مقدمات عشق را فراهم می‌کند بشناسد (تطابق نفس با عشق، طهارت و تهذیب نفس، سعادت و لذت نفس، حکمت عبادت و نقش آن در تحصیل عشق حقیقی). با گذر از این ضروریات، نفس به طهارت و خلوص می‌رسد. آن گاه عشق در نفس متجلی خواهد شد که نور نفس ناطقه دیگر خود نبیند و ترک خود کند و با نورالانوار متحد شود و در حق فانی گردد. نحوه تجلی عشق بستگی به درصد تناسب و تجانس نفس با حقیقت عشق و ادراک انطباق عشق با کمالات نفس دارد که البته این مهم صورت نمی‌پذیرد، مگر آنکه نفس بتواند غواسق را برطرف نماید و بستری مناسب برای عشق بسازد.

واژگان کلیدی: عشق و ویژگی‌های آن، تجلی عشق، معرفت نفس، تهذیب، عبادت.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران rayiy@yahoo.com

۲. استادیار گروه فلسفه، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول) sdlavasani@gmail.com

۳. استادیار گروه فلسفه، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران hossein.yazdi20@yahoo.com

مقدمه

از آنجاکه مکتب شیخ اشراق تلفیقی از حکمت بحثی و ذوقی است و مبنای این اندیشه از سویی عقل و استدلال و از جهت دیگر بر کشف و شهود مبنای استوار است، لذا شنیدن حدیث عشق از بیان سهروردی دل‌رباتر و نغزتر خواهد بود؛ چراکه شیخ حق «عقل» را که محور فلسفه و «عشق» را که کانون عرفان است به زیبایی ادا کرده است و این آمیختگی مکتب وی را از سایر مکاتب ممتاز می‌سازد.

در آثار فاخر و گران‌سنگ فلسفی شیخ اشراق، رساله مونس العشاق (حقیقه‌العشق) مستقلاً درباره عشق و مراتب و منازل مختلف آن در قالب داستانی رمزی و تمثیلی سخن گفته است. شاید بتوان گفت شاخص‌ترین نکته در مونس استناد شیخ به آیات الهی و مضامین پر محتوای قرآنی است که از میان هزار بطن معنا باید رمز‌گشایی و تأویل گردد.

شیخ اشراق اهمیت و جایگاه خاصی برای عشق قائل است. او معتقد است در همه موجودات جهان، عشق به‌طور فطری جاری و ساری است و اساس و پایه جهان بر عشق استوار است. از خلقت آدم خاکی تا ملکوتیان مجرد، همه با نیروی عشق در حرکتند. شیخ همچنین در فصل اول از مقاله دوم کتاب "حکمت الاشراق" در مبحث نور - که پایه اصلی مکتب اوست - جاری و ساری بودن عشق را از نورالانوار تا پایین‌ترین مراتب هستی تبیین می‌کند.

در "مونس‌العشاق"، در ۱۲ فصل مستقل، عشق را در وجود انسان که تلفیقی از عرفان و فلسفه و در نهایت زیبایی‌های بی‌ظنیر ادبی و عرفانی است، به نمایش گذاشته است که در این راستا نفس ناطقه انسانی را با هدایت‌گری عقل و عشق به جاودانگی و بقاء دائمی رهنمون می‌سازد. سهروردی معتقد است که به‌وسیله معرفت می‌توان به معشوق محبت داشت. این حرکت حُبّی نهایتاً به عشق می‌انجامد. هیچ موجودی به جز خداوند از عشق به کمالات برخوردار نیست. از آغاز تا انجام، رجوع و میل عشاق به جانب اوست. (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۵۹۷).

انسان دارای دو ساحت وجودی جسم و جان یا نفس و تن است. تن همواره در خدمت جان

برای رسیدن به درجات اعلای الوهیت و مقدمه و سعادت نفس ذی مقدمه است. نفس چون سکه‌ای است که دو رو دارد؛ یک‌رو به عالم سفلی و سوی دیگرش به عالم معناست. شیخ در مونس‌العشاق مستقیماً به این مطلب اشاره دارد:

«و ما هر سه خوش بودیم. ناگاه آوازه‌ای در ولایت ما افتاد که در عالم خاکی یکی را پدید آورده‌اند. بس بلعجب هم آسمانیست و هم زمینی. هم جسمانیست و هم روحانی و آن طرف را بدو داده‌اند و از ولایت ما نیز گوشه‌ای نامزد او کرده‌اند. ساکنان ولایت ما را آرزوی دیدن او خاست» (همان، ص ۲۸۱).

بنا بر سخن شیخ، حقیقت نفس به موطن حقیقی خود، یعنی عالم ملکوت تعلق دارد. بنابراین اگر از اشتغالات بدنی و مادی رهایی یابد، به لذایذ معنوی و عشق حقیقی دست می‌یابد. چنانچه از منظر قرآن کریم، رسیدن به عروج و افق اعلاء به واسطه نفس مهذب و نورانی امکان‌پذیر خواهد بود.

۱. حقیقت عشق

حقیقت عشق قابل تعریف نیست؛ چنانچه هر کس که تعریفی از آن ارائه می‌دهد، تنها در حد بضاعت و ادراک و فهم خویش است؛ چراکه از مقوله حس و محسوسات و از مقوله عقل و معقولات نیست. همان‌طور که عاشق چنان در عشق مستغرق است، توان تعریف عشق ندارد. غیر عاشق هم به دلیل عدم تجربه عشق از فهم و بیان آن عاجز است. از سوی دیگر، براساس مضمون عشق در مونس‌العشاق چگونه می‌توان عشق را که از عالم روحانی و ملکوتی است در قالب الفاظ و کلمات مادی به تعریف درآورد؟ سهروردی از زبان عشق او را این‌گونه معرفی می‌کند:

«اگر از احوال ولایت خود گویم و صفت عجایب‌ها کنم که آنجاست، شما فهم نکنید و در ادراک شما نیاید» (همان، ص ۲۷۵).

بنابراین با فهم عالم ماده نمی‌توان به کنه عشق رسید. درک آن تنها با سلوک باطنی امکان‌پذیر است. عشق آشناترین حقیقت به وجود ماست. حقیقت عشق، حرکت جبری به سوی خداست؛ چنانچه بنیان‌گذار انقلاب اسلامی درباره عشق معتقد است:

«عشق حقیقی آن است که تنها با شهود قابل درک است. شهودات قابل تعریف نیستند. تنها آثار و نشانه‌ای از خود به جای می‌گذارند. از انسانی که مجذوب مقام احدیت و صمدیت است، هرچه سرزند از عشق به حضرت حق حکایت دارد» (موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ص ۱۱).

۲. عقل اول و فرزندان آن (حسن، عشق و حزن)

سهروردی در فصل نخست مونس‌العشاق از عقلی سخن می‌گوید که اولین صادر از نورالانوار

است و عقل اول نامیده می‌شود: «اول ما خلق الله تعالى العقل» (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۲۶۸). عالم ماده به واسطه کدورات و کثافات نمی‌تواند بدون واسطه به ملکوت متصل شود. بنابراین عقل اول واسطه فیض حق تعالی به عالم ماده و مراتب پایین‌تر است. عقل اول نزدیک‌ترین مخلوق به نورالانوار است. سه موجود متعالی که از عقل منشعب شدند، عبارتند از: صفت حُسن که شناخت حق تعالی است، صفت عشق که شناخت خود است و صفت حُزن که شناخت آن که نبود و سپس پدیدار شد. حُسن، عشق و حُزن، هر سه محصول عقل هستند که هرگز از هم جدا نمی‌شوند. «آنها برادر یکدیگرند» (همان، ص ۲۶۹).

عشق همواره متوجه محاسن و کمالات حُسن است و آن‌گاه متجلی خواهد شد که علم و آگاهی او به کمالات و محاسن حُسن بیشتر شود و همواره چشم از حُسن برنمی‌دارد. اگر حُسن نباشد، عشقی پدیدار نخواهد شد: «و به حسن که مطلوب همه است، دشوار می‌توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حسن ممکن نشود، الا به واسطه عشق» (همان، ص ۲۸۴).

حُزن اولین پله نردبان عشق است. عارف در این منزل به خاطر نزول از مقام قرب الهی اندوهگین است. اگر هر انسانی استحقاق عشق پیدا کند، اول حُزن را می‌فرستد تا وجودش را از غیر دل پاک و صفات نیک را در او آباد کند. دوری عشق از حُسن، حُزن می‌آفریند. «عشق هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید. اگر وقتی نشان کسی یابد که مستحق آن سعادت بود، حُزن را بفرستد که وکیل اوست تا خانه پاک کند و کسی را در خانه نگذارد» (همان، ص ۲۸۵).

حُزن و عشق همواره در جست‌وجوی حُسنند. عاشق و سالک از خود فانی و در خدای تعالی باقی است. پس آنچه که در همه مراتب قابل اهمیت است، حُسن یا همان اسماء و صفات حق تعالی است که شئون و کمالات حق است. چنانچه خدای متعال فرمود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» (اعراف (۷)، ۱۸۰). نورالانوار قدرت مطلق، حیات مطلق و نهایتاً حُسن مطلق و همه محبوبیت و مطلوبیت است و نقص در او راه ندارد. بنابراین مبدأ و مقصد حقیقی و نهایی عشق است.

۳. ویژگی‌های عشق حقیقی

۳-۱. عشق اساس خلقت

اساساً حقیقت هستی و آفرینش خدای مَنان براساس عشق بنا شده است. آنچنان‌که در حدیث قدسی آمده است: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخُلِقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ» (مجلسی، ۱۳۹۰، ج ۸۴، ص ۱۹۸ و ۳۴۴). نور حق تعالی ظهور یافت و خواست به دیده معشوقی، جمال خویش را

بنگردد. لذا همه خلائق را بیافرید و شراب عشق و محبت را در میان همه موجودات جاری ساخت. خداوند در آیه ۳۱ آل عمران می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». وجود همه موجودات هالک است به نور حق. همه موجودات عقول و فرشتگان، چه ارباب کامل و چه انسان‌ها محب کمال و زیر پوشش عشقتند. هر مطلوبی معشوقی نسبی است که نهایتاً به مطلوب نهایی، یعنی ذات حق می‌رسد. هر مطلوبی اگر ناقص باشد، به دنبال کمال بالاتر است تا به مراتب بالاتر که حق تعالی است می‌رسد. امام خمینی علیه السلام نیز مانند سایر عارفان اسلامی، حبّ و عشق را سبب ظهور خلق می‌داند: «در واقع از آنجاکه حضرت حق به حبّ ذاتی مایل بود ذاتش را در آینه صفات بنگرد، عالم صفات را ظاهر گردانید. سپس با تجلیات خویش، تعینات دیگر از عالم جبروت تا عالم ملک را پدید آورد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۲، ص ۴۴ و ۴۵).

با خلقت آدم ابوالبشر، حُسن از عالم کبریا بر آدم وارد شد و مضمون آیه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (ما انسان را در نیکوترین صورت (در مراتب وجود) بیافریدیم)، متجلی گشت (تین ۸، ۴) و حق تعالی از این خلقت بر خود تبریک گفت: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون ۱۱۸، ۱۴). لازمه احسنّت خداوند به خودش این است که انسان اشرف مخلوقات باشد و این یعنی انسان آینه تمام‌نمای جمال و جلال خداست و موجودی است که جمال و جلال خداوند در او تجلی دارد. این عظمت وجودی انسان که به زیور حُسن آمیخته شد، مورد ستایش و سجده ملائک قرار گرفت. در حقیقت فرشتگان بر حُسن سر فرود آوردند و جان آدمی با وجود حُسن به خلیفه الهی نائل شد. «حُسن که برادر مهین است، در خود نگرست و خود را عظیم خوب دید...» (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۲۶۹).

۲-۳. تعلق عشق به عالم ملکوت

از دیدگاه فلسفی سهروردی، عشق از عالم روحانی و ملکوتی است؛ مکان پاک و عالم قدسی. حقیقت عشق از عالم ماده و جسمانی نیست. نوری است که از ناپاکی و کدورات عالم مادی پاک و مُبراست. او در تعریف عشق، نشانه‌های آن را به صورت رمزی معرفی می‌کند که هیچ‌کدام از این مشخصه‌ها در عالم مادی نمی‌گنجد:

«از بیت المقدس. از محله روح آباد خانه‌ای در همسایگی حُزن. پیشه من سیاحت است.

صوفی مجردم روی به هر طرف می‌آورم» (سهروردی، ۱۳۷۲، ص ۲۷۵).

عشق همه عالم را به تحرک وا می‌دارد: «در آسمان به محرک مشهورم» (همان، ص ۲۷۵). مأموریت اصلی عشق آن است که همه عالم را عاشق کند و اساساً برای همین امر ازلی به عالم ورود می‌کند. عالم پرتو عشق است:

«هر نفس پیش از فرود آمدن به خطه بدن در خطه فرشتگان منزل داشته است. هنگام تکوین جسم انسانی آن نفس که غیر مادی و ملکوتی است به دو نیمه تقسیم می‌شود که یکی در آسمان باقی می‌ماند و دیگری به زندان یا قلعه بدن فرود می‌آید. به همین جهت است که نفس بشری پیوسته در این جهان افسرده و غمگین است و در جست‌وجوی نیمه دیگر یا انانیت دیگر آسمانی خویش است. آن‌گاه به سعادت می‌رسد و خوشحال می‌شود که با نیمه ملکوتی خود متحد شود و به منزلگاه آسمانی خویش برود» (سهروردی، ۱۳۷۴، ص ۸۷).

۳-۳. معرفت و محبت و مقدمه عشق

شهاب‌الدین سهروردی در فصل دهم مونس‌العشاق، عشق را با معرفت و محبت معرفی می‌کند: «محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند و عشق خاص‌تر از محبت است؛ زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد و محبت خاص‌تر از معرفت است؛ زیرا که در هر محبتی معرفت باشد اما در هر معرفتی محبت نباشد. پس اول پایه «معرفت» و دوم پایه «محبت» و سیم پایه «عشق» است. به عالم عشق که بالای همه است نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد. همچنان‌که عالم عشق منتهای عالم معرفت و محبت است و اصل او منتهای علمای راسخ و حکمای متأله باشد» (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۸۶).

دو نکته اساسی در نگاه سهروردی درباره عشق دیده می‌شود. نخست آنکه عشق عالم است؛ عالم وجودی که منتهای علمای راسخ و حکمای متأله است و دوم آنکه عشق در نفس آدمی تجلی دارد، اما آنگاه که دو پایه محبت و معرفت در نفس حاصل شده باشد. به این معنی که معرفت و حرکت حبتی سالک به سوی معشوق حقیقی، صادقانه انجام پذیرد.

پایه و اساس عشق معرفت است بدون شناخت. عشق به معنای حقیقی حاصل نمی‌شود. این تعریف، عشق حقیقی را از سایر اقسام عشق (مجازی و دورغین) مجزا می‌کند. چگونه امکان دارد معرفتی نسبت به معشوق نباشد اما عشقی پایدار حاصل شود؟ عشقی که بر مبنای حضور دل، شهود درونی و چشم باطن باشد. دیدنی که نه با چشم ظاهر، بلکه با چشم دل اتفاق می‌افتد. تا معرفت نباشد، شهود قلبی حاصل نمی‌شود. هر قدر شناخت و معرفت بیشتر باشد، دلداگی و عشق هم فروزان‌تر خواهد بود. مولای متقیان علیه السلام در راز و نیاز عاشقانه‌اش با حضرت حق در دعای کمیل بن زیاد می‌فرمایند: «فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي، صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ». در فرازی دیگر از محبوبش درخواست دارد که: «الهي قَلْبِي بِحَبِّكَ مُتَمِّمًا» (دعای کمیل، ۱۳۹۸، فراز ۱۹).

آیا این وسعت بیکرانه مناجات خالصانه حضرت علی علیه السلام را جز با معرفت می‌توان قرین ساخت؟ شناختی که از جان حضرت و با بینش و بصیرت حقیقی نسبت به فقر و نداری خویش در برابر غنی لایتناهی و درد فراق محبوب هویدا بود.

البته عشق هرگز از پس کلمات عاشقانه به محبوب حاصل نمی‌شود که باید در جان عاشق رسوخ و ثبوت یابد. بنابراین در اولین گام انسان در عشق باید خودش را بشناسد تا نسبت به خدای خود آگاه شود. عشق تنها با معرفت و تهذیب نفس حاصل نمی‌شود. بلکه یکی از ارکان آن، انحراف از دیگری: «وَعَنْ سِوَالِكُ مُنْحَرِفًا» (مجلسی، ۱۳۹۰، ج ۹۱، ص ۹۶) و بریدن از آنان است: «الْوُصْلَةُ بِاللَّهِ فِي الْإِنْقِطَاعِ عَنِ النَّاسِ» (امیر مؤمنان علیه السلام، ۱۳۸۳، ص ۱۹۹)؛ زیرا در سیر معنوی و روحانی خود، این حقیقت را در می‌یابد که جز او حقیقتی نیست و هرچه هست، از نیستی حکایت می‌کند و باید به نورالانوار متصل شود.

۳-۴. عشق جلوه‌گاه فنای عاشق در معشوق ازلی

عشق لم یزلی که تماماً به حُسن یار نظر دارد و لحظه‌ای از جمال و کمال یار حقیقی چشم برندارد، همان عشقی است که همه وجود و هستی عاشق را در برگرفته و محو جمال خویش ساخته است:

«عشقی که چون گیاه عشقه به دور درخت وجود عاشق می‌پیچد و همه او را فرا می‌گیرد و تمام رطوبت درخت را می‌کشد تا آنکه درخت خشک می‌شود در جهان صغیر که بدن انسان است دانه‌ای به نام "حبه‌القلب" وجود دارد این دانه اگر در سرزمین ملکوت روید، جان دارد. خداوند آن را در دل مستعدین می‌نشانند و تربیت می‌کند؛ چون این شجره طیبه رشد کند. عشق از گوشه‌ای به دورش می‌پیچد تا جایی که او را خشک و بی‌نم می‌سازد و بشریت در او نگذارد» (سهروردی، ۱۳۷۳، ص ۲۵۴).

تجلی عشق در حبه‌القلب رخ می‌دهد که حقیقت وجودی انسان است. اساساً یکی از کارکردهای عشق آن است که انسان عاشق را از خود بیخود و معشوق را در او جانشین می‌سازد و عاشق فنای فی ذات و بقای بالله می‌شود.

در صورتی شجره وجودی انسان می‌تواند در بهشت الهی ریشه کند که روان انسان از هر ناپاکی خالص گردد. تنها به واسطه عشق وجود انسان می‌تواند شایستگی حضور در باغ ملکوت را به دست آورد. عشق وجود انسان را از غیر تهی می‌کند و سبب حرکت عاشق به تمام عالم می‌شود. خداوند عزوجل به داوود علیه السلام وحی فرمود: ای داوود! اگر رویگردانان از من بدانند که چه انتظاری برای آنان می‌کشم و چه مهری به آنان می‌ورزم و چه اشتیاقی به ترک معاصی از سوی آنها دارم، هر آینه از شوق به من بمیرند و از عشق به من، بندهای بدنشان از هم بگسلند (مجلسی، ۱۳۹۰، ج ۶۷، ص ۲۲).

همچنین امیر مؤمنان علیه السلام درباره عشق حقیقی فرمود: «شعله عشق و محبت خدا به چیزی نمی‌رسد، مگر اینکه او را می‌سوزاند و نور معرفت الهی بر چیزی نمی‌تابد، مگر اینکه او را روشن می‌سازد و ابر رحمت و لطف او بر هر چه قرار گیرد می‌پوشاند و نسیم محبت بر چیزی نمی‌ورزد، مگر اینکه به او تحرك می‌بخشد و آب فیوضاتش همه‌چیز را حیات می‌دهد و سرزمین معرفت خدایی همه‌چیز در او می‌روید. در واقع معدن تمام خیرات و کمالات است» (همان، ص ۲۳).

۳-۵. عشق نوری در حرکت حبی

نفس مجرد برای تحقق خودش و ظهورش به نور قائم به ذات محتاج است که نوری است محیط، قیوم، مقدس، اعظم و اعلا، قهار، مطلق و غنی است و همه موجودات قیومشان را به او گره می‌زنند؛ او که مثل و نظیر و مانند ندارد (نجفقلی، ۱۳۹۲، ص ۴۳). نفس مجرد آن‌گاه که بر خود علم حضوری دارد، به نقص و فقر ذاتی خود واقف می‌شود. لذا برای تکامل خود از نقص به سوی کمال در حرکت است و چون میل به بقا و جاودانگی دارد، کشش خاصی به سوی وجود مطلق (نورالانوار) دارد و با خروج از نقص به سوی کمال محض حرکت می‌کند و در این مسیر، عمده‌ترین عامل بقاء نفس عشق است که همان میل شدید و جذبه به سوی حق تعالی و لقاء الله است. عشق نوری است در نفس انسان که با علم حضوری و شهودی قابل درک است و نیازمند به واسطه نیست و شوق به عالم ملکوت جان عاشق و آگاه را به نورالانور می‌رساند. آن که شوقش بیشتر است، کشش و اوج‌گیری‌اش به سوی نور اعلا بیشتر و نورانی‌تر است.

صادر نخستین یا همان نور اقرب، اشعه‌ای است که بی‌واسطه از ذات نورالانوار صادر شده و قائم به مُدرک ذات خود است؛ نسبتی حبی که میان نور اقرب و انوار ساقل برقرار می‌شود، عشق و خیر به اساس هستی است که همه از آن بهره‌مندند: «قوای بدنیه عاشق نور اسفهبده‌اند؛ زیرا نور اصل و منبع قوا است و قوا فروع اوست و آنکه ساقل را به عالی می‌رساند، نور عشق است (سهرودی، ۱۳۵۸، ص ۱۵۱). به همین جهت سهروردی اصطلاح مغناطیس را برای نور نام‌گذاری می‌کند: «النور هو مغناطیس القرب» (همان، ص ۳۱).

جذب نور کامل به معنای رفع موانع و کنار زدن حجاب‌های ظلمانی است. اگر ثمره شوق محبت شدید است، اما ثمره عشق وصال معشوق است بعد از رهایی از صیصیه نفس (مقابل نفس اسفهبده‌ی است به معنای حصار برای روح انسان) که رهایی با اطاعت امر محبوب صورت می‌پذیرد. (شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۲)

۳-۶. گذر از خود طبیعی جهش به سوی عشق حقیقی

یکی از خصوصیات بارز عشق، اصل و مقدمه عشق، خود ندیدن و ترک خود کردن و تسلیم شدن

در برابر قضا و قدر است. از خود رستن و ترک خود گفتن و خلعت حق به زیور عشق پوشیدن است. فانی در حق از خود هیچ ندارد و نمی‌شناسد: «هیچ چیزی شریف‌تر از نورالانوار نیست که معشوق حقیقی همه موجودات است» (م.م، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۰۱). هر موجودی به خاستگاه اصلی خود برمی‌گردد و نور به عالم برمی‌گردد «کل شیء یرجع الی اصله» (فاطر (۴۵)، ۱۰).

محب حق در راه رضای حق گام برمی‌دارد و تمام حرکات و سکنتات سکوت و کلامش، قعود و قیامش در جهت رضایت پروردگار است هر قدر که علاقه و حب عاشق و معشوق بیشتر و قوی‌تر باشد، دلیل معرفت و شناخت و قرب بیشتر به ذات اقدس اوست و با اشراقات قلبی و الهامات درونی عالمی را به روی خود گشوده است که قابل دسترس برای دیگران نیست. لذا سهروردی معتقد است که عشق به هر کسی تعلق ندارد. در جان عاشقی فرود آید که شرط عاشقی بداند. عشق سینه‌ای شرحه شرحه می‌خواهد نه خیالی آسوده. پس روی به هر کسی نمی‌آورد: «هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید» (م.م، ج ۳، ص ۲۸۵).

قدم اول در راه عشق، کنار نهادن انانیت و درک حقیقت انیت انسان است. زمانی که انسان درمی‌یابد خود طفیلی و فروتر او، یعنی نفس و ظهورات و جلوه‌هایش حقیقت وجودی‌اش را در حجاب فرو برده اند، آن‌گاه از آن بیزار می‌شود و با حالت انزجاج از خود طفیلی به در می‌آید و حب نفس را زیر پا می‌گذارد.

او در این سفر درمی‌یابد که همه وجودش (حقیقت وجودی‌اش) وابسته به حقیقتی فراتر از خود و همه موجودات است و به سوی او مشتاق می‌شود. عشق به نورالانوار همه وجودش را از خود و ماسواء الله منقطع و متوجه محبوب حقیقی می‌سازد: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره (۲)، ۱۶۵). انسان برای اینکه بتواند عشق حقیقی را در وجودش تقویت کند، لازم است ویژگی‌ها و توانمندی‌های نفس را هم بشناسد؛ چراکه شناخت نفس و تطابق آن با عشق امکان تجلیات آن را موجب خواهد شد. لذا در پرتو عشق حقیقی است که مراتب متعالی انسان شکوفا و نمایان می‌گردد.

ویژگی‌های نفس (من همان انیت نفس)

یکی از ویژگی‌های نفس، درک «من» است. انسان با تمرکز و توجه به درون خویش می‌تواند خود را بشناسد و دچار غفلت نشده و خود حقیقی خود را فراموش نکند؛ چراکه حقیقت وجودی انسان من یا همان «انیت» است. حقیقت نفس خودآگاهی و دیگر آگاهی است از خود و غیر خود غایب نیست و به خود علم حضوری دارد. شیخ در پرتو نامه در این باره بیان می‌کند: «نفس ناطقه جوهری است که بدو اشارت حسی نتوان کرد و حال وی آن است که تدبیر جسم می‌کند و خود را داند و

چیزهای دیگر را داند و چگونگی جسم تواند بود که گاه باشد که به طرب آید و خواهد که عالم اجسام را فرو برد و طلب عالم بی‌نهایت کند...» (سهروردی، ۱۳۷۳، ص ۳۱).

مجرد و حضوری بودن نفس

شیخ اشراق معتقد است که نفس انسان نه تنها جسمانی نیست، بلکه در جسم هم نیست. نفس مدبر بدن است. «اعضای بدن در حال تحول و دگرگونی است، ولی نفس همواره ثابت است. حدّ «نفس ناطقه» آن است که جوهری است که ادراک معقولات کند و در جسم تصرف کند و نوری است از انوار حق تعالی قائم، نه در جای» (همان، ص ۸۵).

نفس می‌تواند هم خود و هم دیگری را ادراک کند. ادراک نفس به هر دو معنی، حاصل تجرد و عدم غیبت نفس از خود است. سهروردی معتقد است که انسان نفس خود را از طریق علم حضوری می‌شناسد. انسان چنان درکی از خود دارد که هیچ چیز در آن درک داخل نیست. این درک از طریق صورت حاصل نشده است (سهروردی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۹).

بقاء و جاودانگی نفس

آنچه در وجود آدمی جاودان و همیشگی است و حتی با مرگ تن نابود نمی‌شود، نفس ناطقه انسانی است. نفس با گذر از عالم مادی و جدا شدن از عالم ملک هم چنان دوام دارد و باقی است. شیخ شهید با استناد به آیه سوم سوره آل عمران به بقای نفسی که عاشقانه به معشوق می‌پیوندد و گواه صادقی بر نفس رها شده از زندان ظلمت است، اذعان دارد: «و از قرآن آیتی چند گواهی می‌دهد بر بقای نفس یکی آن است که گفت: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾؛ مپندارید کسانی که ایشان را در راه خدا بکشتمند ایشان مرده‌اند، بلکه ایشان زنده‌اند نزد "عِنْدَ رَبِّهِمْ" حضرت حق تعالی؛ زنده به ذوات مدرک ایشان، با لذات علوی و شادی قدسی» (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۶۹).

سرشت نوری نفس

نور محض لئفسه و لغیره است. خودآگاه و خود پیداست و هر نور لئفسه نور محض مجرد است. درحالی که نور عارضی فقط لغیره و دیگرآگاه است و خودآگاه نیست. بنابراین نیازمند نور مجرد است. نفس انسان امر مجرد نوری و بسیط و مدرک لذاته است. حیات نوری دارد. لئفسه و لغیره است از خود و ذات خود غافل نیست. ظهور دارد. حیات او خود پیدایی و فیاضیت است. پس او خودآگاه است و غاسق نیست؛ چون مجرد و محض است، و قابل اشاره نیست. حی و فعّال و مدرک است (نجفقلی، ۱۳۹۲، ص ۲۱).

مقدمات ضروری برای تجلی نفس

انسان برای اینکه بتواند عشق را در نفس خود متجلی سازد، ضرورت دارد لوازم و مقدماتی را مهیا سازد که مهم‌ترین آنها در چهار مرحله مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. تطابق نفس با عشق

برای ورود عشق به نفس ناطقه انسانی باید بستری مناسب ایجاد کرد و مشترکاتی را بین این دو در نظر داشت. اگر نفس با عشق تناسب نداشته باشد، امکان تجلی نور عشق در نفس ایجاد نخواهد شد. نفس از سویی با شهودات قلبی و ادراک به عشق حقیقی ظهور بیرونی می‌بخشد و از سوی دیگر، تجلیات عشق هم با عالم درونی و باطن مرتبط است و بین عشق و نفس تطابق برقرار می‌شود. نحوه تجلی عشق بستگی به درصد تناسب نفس با حقیقت عشق و ادراک انطباق عشق حقیقی به کمالات نفس و مه‌تر کمال مطلق دارد. هر قدر غواصق نفس برطرف شود و شناخت بیشتر و کامل‌تر باشد، تجلی عشق شدیدتر خواهد بود.

نفس انسان چون بر خود علم حضوری دارد، با ادراک فقر ذاتی خود در برابر غنای مطلق به نقص خود واقف می‌شود. لذا برای تکامل خود از نقص به سوی کمال در حرکت است و چون میل به بقا و جاودانگی دارد، کشش خاصی به سوی وجود مطلق (نورالانوار) دارد و با خروج از نقص به سوی کمال محض حرکت می‌کند و در این مسیر عمده‌ترین عامل بقاء نفس عشق است که همان میل شدید و جذبه به سوی حق تعالی و لقاء الله است. عشق واسطه وصال نفس به معشوق ازلی است و در این راستا حرکت نفس به سوی کمال با کمک عشق تقویت می‌شود.

مبدأ اراده و تصمیم در انسان، نفس است و این مبدئیت به واسطه جسم نیست که محتاج به واسطه باشد. بلکه نفس انسان اراده محبت و قصد را بدون واسطه جسمانی ایجاد می‌کند. نفس با علم و شعور ذاتی، اراده و قصد و تصمیم را ایجاد می‌کند. بنابراین عشق و شوق به لقاء الهی با اراده نفس صورت می‌پذیرد. گرچه بیان شد که عشق از عوالم وجودی و امری فطری است، اما حقیقی بودن عشق محتاج ریاضت و تهذیب نفس است. بنابراین زمانی عشق متجلی خواهد شد که انسان به طهارت نفس و مرحله فناء فی الله رسیده باشد و جز حق هیچ نبیند.

۲. ضرورت طهارت و تهذیب

معرفت نفس حاصل آگاهی و بصیرت درونی است که این آگاهی نتیجه ریاضت و تهذیب باطن و پایبندی به اصول اخلاقی و معنوی است که می‌تواند یکی از عمده‌ترین موانع و حجاب‌ها که غفلت است را کنار بزند. اگر موانع کمال و قرب الهی از میان برداشته شود، نفس مهذب می‌گردد. مَنِّیت،

خودخواهی، خودبینی، کبر و غرور از قلب عاشق بیرون خواهد رفت. «من» که حقیقت نفس ناطقه انسانی است تنها با اتصال به نور عشق نورالانوار سرای وجودی را از هر خبث و پلیدی پاک می‌سازد و پرتو عشق حقیقی در وجودش متجلی می‌شود. لازمه رسیدن به کمال مطلق بریدن از عالم ماده و پیوستن به عالم معناست. کشتن نفسانیت، تمنیات و تعلقات درونی و مادی و نثار کردن آنها به پای عشق که سراسر نور است.

«... و در منشور او چنین نبشته است که در هر شهری که روی نهد، می‌باید که خیر بدان شهر رسد تا گاوی از برای او قربان کنند که: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُدْبِحُوا بَقَرَةً»، و تا گاو نفس را نکشند، قدم در آن شهر نهد» (سهروردی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۹۰). بنابراین نفسی می‌تواند به لذت حقیقی دست یابد که از شواغل و موانع جسمانی و مادی رهایی یابد و انوار حق بر ذاتش اشراق یابد. اگر نفس به خودشناسی برسد، هر قدر ریاضت بیشتر تحمل کند، به معرفت بیشتری دست یابد. آن‌گاه نفس در می‌یابد هر آنچه که باید در یابد» (همان ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳).

البته اگر عشق بخواهد در نفس متجلی شود، قطعاً نیازمند معرفت است. نه معرفت حسی و عقلی، بلکه تنها معرفت شهودی است که می‌تواند نفس را به عشق برساند. تا زمانی که نفس آدمی چون آینه‌های روشن و پاک و زلال نباشد نمی‌تواند معرفت حقیقی را آنچنان‌که شایسته است دریابد و جانش متجلی انوار اشراقات و الهامات الهی شود و حقایق عالم معنا را شهود کند. نفس برای پاک شدن از ناپاکی‌ها از خودبینی و خودخواهی باید رها شود و از لذت‌های جسمانی چشم‌پوشد و خویشتن خویش را در مقابل معشوق حقیقی به مسلخ کشاند. عاشق حقیقی در معشوق فانی است و در عالم ملکوت دل و جان را به مهر نورالانوار که همیشه و همواره در جان‌ش پرفروغ است می‌سپرد؛ عالم عشقی که تماماً حقیقت است نه مجاز. «حقیقتاً ثمره عشق شوق است و هر کسی که خدا را دوست دارد اشتیاق دارد که به دیدار او نائل آید» (کاشانی، ۱۳۷۶، ص ۴۱۱).

اگر نفس از عالم نور است، باید نسبت به عوالم برتر از خود عشق داشته باشد. درحالی‌که نفوس از چنین عشقی نسبت به انوار عالی محرومند. نفس انسان در عالم مُلک سرگرم امور مادی است و به همین جهت از حقایق عالم برتر بی‌خبر است و لذت عشق برای او مخفی است. اگر نفس تعلقات مادی را کنار زند، عشق به عوالم برتر و انوار عالی و نورالانوار در وجودش شعله‌ور خواهد شد؛ چراکه از ذات انسان عشق جدایی‌ناپذیر است.

اگر اشتغالات مادی در نفس کاهش یابد، شوق و عشق به عالم نور بیشتر و امکان شادی و بهجت از امور نوری و معنوی افزوده خواهد شد. اما تا زمانی که اشتغالات دنیایی برای نفس بیشتر شود، علاقه نفس به بدن بیشتر خواهد شد (یزدان‌پناه، ج ۲، ص ۶۶ و ۶۷).

هدف هوای نفسانیات، ارضای خویشتن است. ولی هدف عشق، بقا و حضور معشوق است؛ حتی اگر به فزای عاشق بینجامد. بنابراین ملاک مشخص برای تمیز بین عشق و کشش امیال در همین است که عاشق در صدد رضایت معشوق است نه رضایت خویش. عاشق آن‌گاه که به وصال معشوق حقیقی نائل می‌شود، دوست دارد همه هستی خود را فدا کند و به مرحله فنا برسد.

۳. شناخت سعادت و لذت نفس

سعادت حقیقی از دیدگاه فیلسوفان اسلامی آن است که قوه عقلانی و نفس ناطقه به کمال مطلوب خویش برسد و راه رسیدن به آن این است که اولاً در بُعد نظری به درک مُجرداتِ عقلی و معارف رُبوی دست یابد و ثانیاً در بُعد عملی و از حیث ارتباط با بدن بر تمامی قوای پایین‌تر سلطه پیدا کند و میان آنها توازن و عدالت برقرار سازد. کمال نفس در این است که بر قوای بدنی خود مسلط باشد و خشم و شهوت و اندیشه‌اش را در حد اعتدال و چنان‌که رأی صحیح اقتضا دارد، در تدبیر زندگی به‌کار برد (سهروردی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۱۶).

تعریف لذت از نظر شیخ شهید و تناسب آن با سعادت انسان تنها در قطع حیات دنیایی و خلع بدن و رهایی حواس ظاهری نیست. بلکه تا وقتی در این نشئه حیات به سر می‌برد باید بر قوای حسی و حیوانی مسلط شود تا نفس ناطقه به سعادت حقیقی و کمال نهایی که تجرد از مادیات و پیوستن به مجردات است نائل آید. شیخ اشراق در این باره می‌گوید: «پس آن لذتی است که هیچ لذتی مانند آن نباشد و هیچ راحتی و سعادت بی‌بدان نرسد. سعادت ابدی مملکت خلودی، یعنی جاودانی و جوار حق تعالی و روحانیات از انوار حق تعالی است. نفس لباس عَزّ و بها در پوشد و به قدس حق تعالی پیوندد و عظمت و بزرگی دریابد. نفس روح زندگی در نیابد، آلا بعد از مفارقت تاریکی تن» (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۷۳).

لذتی که برای نفس انسان حاصل می‌شود، برخاسته از شعور به کمال است. کمالی که انسان نسبت به آن علم و آگاهی پیدا کند، موجب لذت و ابتهاجی برای او می‌شود: «... و ما با آنکه شواعل بسیار داریم و نزوع بدنی، چون نفوس ما پاک شود و شهوات کم کنیم و در ملکوت اندیشه کنیم و به مطالعه عجائب نسبت روحانی لطفی در ما پدید آید، بی‌درنگ بارقات الهی در ما حاصل شود و بر ما درخشد و انوار قدسی بر ما تابد و از آن لذت یابیم که هیچ لذتی مانند آن نباشد (سهروردی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۵۲).

هر لذتی مشروط به آن است که شخص ادراک کند آنچه دریافته مایه کمال اوست. اگر وصول بدان‌چه کمال است تحقق یابد ولی ادراک مزبور حاصل نشود، لذتی دست نمی‌دهد.

لذت برنده‌ترین و لذیذترین موجودات، همان حق اول است؛ زیرا او کامل‌ترین ادراک‌شونده را

به شدیدترین وجه ادراک می‌کند و توسط برترین ادراک‌کننده به شدیدترین وجه ادراک می‌شود - بنابراین «حق اول» عاشق ذات خود و معشوق ذات خود و معشوق جمیع موجودات است و عاشق غیر ذات خود نیست - پس از «حق اول» عقول، و سپس مدبرات سماوی به ترتیب لذت‌برنده‌ترین و لذت‌بخش‌ترین هستی‌ها هستند. اما اصحاب سلوک انوار بی‌نهایت لذت‌بخشی را در نفوس خود در همین دنیا تجربه می‌کنند. آغازگران طریق، انوارگذرنده را درک می‌کنند، متوسطان به انوار ثابت دست می‌یابند و فاضلان از اهل سلوک مستغرق در نور می‌گردند و به مشاهده علوی می‌پردازند (همان، ص ۵۳۷).

امام سجاد علیه السلام درباره لذت ذکر و همنشینی با حق سخن می‌گوید: «خدایا آمرزش از تو می‌جویم از هر لذتی که در ذکر تو و از آسایشی جز به انس با تو و از هر خُرسندی جز به قرب تو نبوده است» (قمی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۰).

۴. حکمت عبادت و نقش آن در تحصیل عشق حقیقی

یکی از اصول بنیادی در سلوک عرفانی زندگی شیخ اشراق ریاضت است که نقش ارزنده‌ای در سراسر زندگی او دارد. راه گسستن عالم ناسوت و تعلقات مادی از طریق ریاضت و دانایی است. ذوق نوری است که حق تعالی با تجلی خود در قلوب اولیاء می‌اندازد که توان تمییز حق از باطل را می‌یابند و شوق، بی‌قراری دل برای رسیدن به محبوب است. سالک با کم خوردن و کم خفتن و کسب معرفت سلوک معنوی را آغاز می‌کند: «هر که خواهد که بدان شهرستان رسد، از این چهار طاق شش طناب بگسلد و کمندی از عشق سازد و زین ذوق بر مرکب شوق نهد و به میل گرسنگی سرمه بیداری در چشم کشد، و تیغ دانش به دست گیرد» (همان، ص ۲۷۶). البته در کنار ریاضت، مؤلفه اصلی عبادت است.

عنصر اصلی که روح را به تلطیف و نورانیت بالاتری می‌رساند، عبادت است؛ تلاوت قرآن، انجام فرایض و نوافل، به‌ویژه نماز، روزه‌داری، کم خوردن و خوابیدن و شب زنده داری و دائم الذکر بودن. «اول فرایض و سنن را باید پیش‌رو داشت تا نفس را صحتی حاصل شود و مستعد آن گردد» (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۹۳).

«هرگه که نفس قوی گردد به فضائل روحانی، و سلطان قوای بدنی ضعیف شود به سبب کم خوردن و کم خفتن، باشد که نفس خلاص یابد» (همان، ص ۱۰۷).

۱. یکی از عناصر عبادت در اندیشه اشراقی سهروردی دعا است که نقش موثری برای کسب معرفت و رسیدن به قرب الهی دارد. نقش دعا برای رسیدن به کمال و سعادت و قرب الهی مانند مقدمات برهان است و همان‌گونه که مقدمات برهان بی‌تردید نتیجه را به‌دنبال دارند، دعا نیز

مقدمه حصول مراتب کمال است. بیشترین دعای انسان باید به آخرت باشد و انسان از خداوند امری پایدار و ماندگار بخواهد نه زوال پذیر و نابود شدنی. همچنین تأثیر شگرف قرآن کریم برای کسانی که با آن انس گرفتند بر کسی پوشیده نیست. «هماره قرآن بخوانید بدون کسالت و خستگی و به‌گونه‌ای تلاوت کنید که گویی تنها بر شما نازل شده است» (همان، ج ۴، ص ۱۳۹).

۲. عنصر دیگر عبادت، «شب‌زنده‌داری» است که در سیره و روش عرفانی و اشراقی سهروردی به آن اشاره دارد. شب‌زنده‌داری و بیداری تا سحرگاه و ادراک حقیقت سحر که سالیک با اخلاص لحظات را در می‌یابد و به‌همراه آن ذکر دائم و پیوسته حق تعالی که محصور زبان نیست و در قلب بقاء می‌یابد، موجب تجلی اشراق انوار نورالانوار خواهد شد.

۳. عنصر «ذکر» یکی دیگر از عناصر عبادت است که نه تنها زبان انسان، بلکه دل و جان هم باید به یاد خدا باشد و جز نام و یاد خدا ذکر بر زبان نداشته باشد و جذب محبت و فضل و لطف الهی گردد. چنین جانی صفا و نورانیت پیدا می‌کند و آماده تابش انوار الهی و تجلیات ربانی می‌گردد و به نشاط آرامش و سکون وصف‌ناپذیر می‌رسد و به حقایق و معارف متعالی متصل می‌شود. شیخ اشراق درباره ذکر حق می‌گوید: «ذکر دائم انسان را الهی می‌کند و تأثیر ذکر عظیم است» (همان، ج ۲، ص ۲۵۷ و ۳۹۷).

«نیز ذکر حق واجب است که "اذکروا لله ذکرا کثیرا"، "ذکر اسم ربه فصلی"، "قد افلح من تزکی". البته آیات بسیار دیگری در حق ذکر بیان شده است. پس ذکر کردن واجب است اول ذکر زبان باشد و آن‌گاه ذکر جان، و چون جان به ذکر درآمده، زبان خاموش می‌شود» (سهروردی، ج ۳، ص ۳۹۹).

خدای متعال به داوود عرضه داشت: ای داوود! من دل‌های مشتاقان را از خشنودی خود آفریدم و آنها را به نور ذات خود منعم گردانیدم. داوود عرض کرد: پروردگارا! به چه وسیله به این مقام نزد تو رسیدند؟ فرمود: به خوش‌گمانی و دور نگه داشتن خویش از دنیا و اهل آن، و خلوت کردن و مناجات با من. و این مقامی است که بدان دست نیابد، مگر کسی که دنیا و اهل آن را کنار نهد و هرگز از آن یاد نکند و دلش را برای من خالی گرداند و مرا بر همه آفریدگانم برگزیند. در این صورت است که من به او رو می‌کنم و نفس او را برای او فارغ گردانم و حجاب میان خود و او را کنار زنم؛ به طوری که مرا با چشم دل ببیند، همچون کسی که با چشم سر خود چیزی را می‌بیند (مجلسی، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۱۲۷).

آن‌گاه که محبت الهی بر نفس بنده‌ای بتابد، او را از مشغله‌های غیر حق باز می‌دارد و از غواسق و تاریکی آزاد می‌کند. وی گفتار و کردار و حواس ظاهری و باطنی خود را تحت تدبیر نفس

مهدب و نورانی خویش قرار می‌دهد و از هر گونه گناه و معصیتی اجتناب می‌کند و در گفتار و کردارش جز یاد و ذکر حق سخنی بر زبان نمی‌راند.

انس به عبادت، لذت بردن و عشق ورزیدن به انجام آن تنها با معرفت حقیقی امکان‌پذیر است. عبادت بدون معرفت، تنها خستگی تن و آزرده‌گی روح را به دنبال دارد. کمال عشق به خدا این است که تمام دل به او تعلق گیرد و جان از تمایل به تمام آنچه جز خداست پاک شود. جز خدا نبیند و جز او نخواهد. بهترین مردم کسی است که عبادتش نه «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» نه «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ»، بلکه تنها «عشقاً للعباده» باشد.

سهروردی عشق را عمل صالح قلبی و جوانحی می‌داند که او را به حق متصل می‌سازد. «و چون این شایستگی از عشق خواهد یافتن عشق عمل صالح است که او را بدین مرتبت می‌رساند که: "الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه". و صلاحیت استعداد این مقامست، و آنچه گویند که فلان صالح است یعنی مستعد است. پس عشق اگرچه جان را به عالم بقا می‌رساند، تن را به عالم فنا باز آرد؛ زیرا که در عالم کون و فساد هیچ چیز نیست که طاققت بار عشق تواند داشت» (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۶۸).

هر کس به فراخور درک و معرفتش، معشوقش را بر می‌گزیند. هر اندازه درک انسان قوی‌تر، محبوب قوی‌تر و نیرومندتر باشد، ابتهاج و عشق بیشتر است. تا به جایی که محبوب خدای سبحان باشد که در جهان ابتهاج و شوق و عشق و محبتی بالاتر از آن نیست.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نکته اساسی در مجموعه مقاله آن است که عشق از معرفت آغاز شده و به معرفت منتهی می‌گردد. عشق بر هر نفسی وارد نمی‌شود. عشق زمانی در نفسی به ثبات می‌رسد که نفس خود و ویژگی‌های حقیقی خود را بشناسد و ظرفیت قلب خود را سنجیده و در پی افزایش و گسترش آن باشد؛ چرا که تنها قلب انسان ظرفیت عشق نامتناهی را دارد. چنان‌چه حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

«لَمْ يَسْعُنِي سَمَائِي وَ لَا أَرْضِي وَ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» (مجلسی، ۱۳۹۰، ج ۵۵، ص ۳۹).

خدا در دل مؤمن می‌گنجد. قلب مؤمن چنین ظرفیت و گشایشی دارد که نامتناهی را در خود جای دهد. عالم تجلی حق است. ولی هرکس به قدر وسع وجودی خود آن را درک می‌کند. تا هنگامی که انسان از جمال حق آگاه نشود، نمی‌تواند عشق را بیابد. تحقق عشق مستلزم درک زیبایی مطلق است که با خروج از عالم ماده و جدایی از کدورات عالم رخ می‌دهد و از همه مهم‌تر، درک

فقر و نداری در برابر غنای خالق و خود ندیدن و فنای فی الله، وجود انسان را سراسر مملو از عشق می‌سازد.

نفس باید از حقیقت و ویژگی‌های عشق آگاه شود و بداند گذر از مرحله معرفت و محبت می‌تواند امکان ورودش را بر عشق مهیا سازد؛ چراکه نفس باید آمادگی تطابق با عشق را بیابد و تشابهات و مشترکات خود را با آن بیشتر سازد. البته نکته اساسی آن است که ریاضت و تهذیب باطن و پایبندی به اصول اخلاقی و معنوی که نتیجه شهود باطنی است، می‌تواند یکی از عمده‌ترین موانع و حجاب‌ها (غفلت) را کنار زده و پرتو انوار عشق حقیقی را در نفس متجلی سازد.

نفس باید بداند که مهم‌ترین عنصر جهت رفع موانع و زدودن غواسق ملک فرودین، تهذیب نفس است. دل جایگاه صفات محمود حقیقت است و عشق صفات مذموم را از خانه دل پاک نموده و صفات نیک را در آن آباد می‌کند تا نفس بتواند به عالم فرازین (ملکوت) به پرواز درآید.

نفس باید آگاه شود که عشق با دو مؤلفه عبادت و معرفت پیوند دارد. انسان عاشق، عبادت را مقدمه عشق می‌داند. سراسر عالم به عشق و محبت آمیخته است. اما تا در نفس نسبت به این عشق درک و معرفتی شهودی حاصل نشود، نمی‌تواند به مطلوب حقیقی و معشوق ازلی خود دست یابد. مطیع امر خدا بودن به دنبالش عشق و محبت الهی را دارد. شوق عاشق و کمال‌گرایی‌اش لذت‌بخش است. شیخ در این باره می‌گوید: «دوام حرکات افلاک دال بر کثرت طلب نفوس افلاک اشراق است. عقلیه است و این طلب و کثرت دال بر محبت شدید افلاک به انوار قاهره است که عشق نامیده می‌شود و از ازل تا ابد در نفوس افلاکی باقی است» (سهروردی، ۱۳۵۸، ص ۸۵).

حقیقت عشق آن‌گاه در نفس تجلی دارد که به فناء برسد و دیگر من و خودی نباشد و به‌عیان بیند که مبدأ و منتها و اصل عشق یکی است و آن خدای متعال است. هرچه هست اوست و از اوست. حرکت از نقص به سوی کمال، حرکت حبی است. آن‌گاه که به کمال رسید، دیگر خودی در میان نیست. هرچه هست اوست و عشق متجلی، لذت حضور نفس رادر معیت حق آشکار می‌سازد. کلام شیخ اشراق در این راستا چه زیباست:

«حضور دائم عشق سبب حرکت دائم و اشراقات همیشگی می‌گردد. اشراقاتی که شوق و پویایی را به عاشق منتقل می‌کند و این همان بهشت موعود است. انوار قاهره دائماً از مشاهده جمال و کمال نورالانوار متلذذ و مسرورند» (همان، ص ۷۲).

چندین سخن نغز که گفتی که شنودی
رخساره معشوق به عاشق که نمودی

گر عشق نبودی و غم عشق نبودی
گر باد نبودی که سر زلف ربودی

کتابنامه

- قرآن کریم

۱. اردبیلی، عبدالغنی (۱۳۸۱). تقریرات فلسفی امام خمینی (۳ جلد). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۸۳). غرر الحکم و درر الکلم. انتخاب احادیث و ترجمه محسن موسوی. با کنترل ترجمه و مقدمه حمید فرخیان. قم: دارالحدیث.
۳. سهروردی، یحیی بن حبش (۱۳۷۲). مجموعه مصنفات شرح حال سهروردی. گردآورنده نجفقلی حبیبی و سید حسین نصر (ج ۲). تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی پژوهشگاه تهران.
۴. خالد غفاری، سید محمد (۱۳۸۰). فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۵. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۷۲). مصباح الهدیة الی الخلافة والولاية. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۶. سهروردی، یحیی بن حبش (۱۳۷۵). مجموعه مصنفات. با تصحیح نجفقلی حبیبی و سید حسین نصر. چاپ دوم. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۷. _____ (۱۳۸۵). المشارع و المطارحات. تهران: مجلس شورای اسلامی، کتابخانه موزه و مرکز اسناد.
۸. _____ (۱۳۷۲). مجموعه مصنفات شیخ اشراق. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۹. _____ (۱۳۷۳). مجموعه مصنفات شیخ اشراق. به کوشش هانری کربن (ج ۱ و ۲ و ۳). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۰. _____ (۱۳۹۸). حکمت الاشراق. با ترجمه و شرح دکتر سید جعفر سجادی. چاپ سیزدهم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. قطب الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۸۳). شرح حکمت الاشراق. به اهتمام عبدالله نورانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۲. قمی، شیخ عباس (۱۳۸۵). مفاتیح الجنان. چاپ هشتم. دعای کمیل، «منسوب به امام علی علیه السلام». تهران: انتشارات نبوی.

۱۳. کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۹۳). مصباح الهدایت. چاپ چهاردهم. با تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: نشر هما.
۱۴. مجلسی، محمدباقر (۱۳۹۰). بحارالانوار. تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه.
۱۵. یزدان‌پناه، سید یدالله (۱۳۹۸). حکمت الاشراف (ج ۲). چاپ پنجم. قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.